

چرخش کمینترن و وضعیت آلمان

(۲۶. September. ۱۹۳۰)

نوشته: لئون تروتسکی

برگردان: آرش آزاد

۱- دلایل چرخش اخیر

چرخش‌های تاکتیکی ناگهانی و شدید در عصر ما کاملاً اجتناب‌ناپذیر هستند. آنها ناشی از تغییرات سریع در وضعیت عینی که خود به‌علت عدم وجود روابط بین‌المللی باثبات، نوسانات شدید و نامنظم اقتصادی-تجاری، بازتاب‌های خشونت‌آمیز نوسانات اقتصادی در سیاست و وضعیت توده‌ها، که ناگهان خود را در موقعیت ناامیدکننده‌ای می‌یابند، و مسائلی از این قبیل، می‌باشند. در عصر توسعه ارگانیک سرمایه‌داری تعقیب دقیق کلیه دگرگونی‌ها موجود در وضعیت عینی، بسیار مهم‌تر و دشوارتر از دوران قبل از آغاز جنگ است. در چنین شرایطی نقش رهبری حزب مانند وضعیت راننده‌ای است که اتومبیل خود را در تندپیچ‌های مسیر مارپیچ کوهستان هدایت می‌کند، هر چرخشی در زمان نامناسب، یا یک تغییر دنده اشتباه، تمام مسافران را تا آستانه یک خطر بزرگ می‌کشاند، حتی خطر مرگ.

اخیراً در رهبری کمینترن نیز نمونه‌هایی از این چرخش‌های بسیار تند و ناگهانی مشاهده می‌شود و ما با دقت آخرین چرخش‌های چندماهه اخیر را زیر نظر گرفته‌ایم. چه دلیلی باعث چرخش‌های کمینترن پس از مرگ لنین شده است؟ آیا بخاطر تغییرات در وضعیت عینی بوده است؟ خیر، با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که از سال ۱۹۲۳ تا کنون حتی یک چرخش تاکتیکی اتخاذ شده توسط کمینترن منبعت از ارزیابی صحیح تغییرات وضعیت عینی، و به‌هنگام نبوده است. کاملاً برعکس، هر چرخشی نتیجه تشدید غیرقابل تحمل تضادهای بین خط کمینترن و وضعیت عینی بوده است. ما این بار هم شاهد همین موضوع هستیم.

پلنوم نهم کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیست (ECCI)، کنگره ششم، و به ویژه پلنوم دهم، روش جدیدی برای یک خیزش انقلابی ناگهانی و مستقیم («دوره سوم») در پیش گرفته‌اند. که

در زمان طرح خود، به دلیل وضعیت عینی موجود پس از شکست‌های بزرگ در بریتانیا و چین، و تضعیف احزاب کمونیست در سراسر جهان، به ویژه در شرایط رونق تجاری و صنعتی که مجموعه‌ای از مهم‌ترین کشورهای سرمایه‌داری را در بر گرفت، کاملاً کنار گذاشته شده است. چرخش کمینترن در فوریه ۱۹۲۸ آغاز شد، و به همین علت در تناقض با چرخش مسیر واقعی تاریخ افتاد. در نتیجه این تناقض، گرایش‌های ماجراجویانه‌ای پدید آمد که موجب انزوای بیش‌تر احزاب از توده‌ها و تضعیف سازمان‌ها و نهادها گردید. تنها پس از آن که تمامی این پدیده‌ها به وضوح شخصیتی تهدیدآمیز به خود گرفتند، رهبری کمینترن در فوریه ۱۹۳۰ به چرخش جدید دست زد، چرخشی به عقب و راست‌گرایانه، به سمت تاکتیک‌های «دوره سوم».

این طنز بیرحمانه، سرنوشت همه دنباله‌روهاست (کسانی که در تئوری و عمل به دنبال حوادث حرکت می‌کنند). بنابراین، هر چرخش تاکتیکی جدید کمینترن مقارن با تغییرات جدید در وضعیت عینی شد. تشدید بی‌سابقه بحران بین‌المللی بلاشک چشم‌انداز رادیکالیزه‌شدن توده‌ها و امکان بروز تحولات اجتماعی را می‌گشاید. دقیقاً تحت چنین شرایطی است که می‌توان و باید چرخشی به چپ انجام داد تا منحنی خیزش انقلابی به بالا سوق داده شود. اگر رهبری کمینترن طی سه‌ساله اخیر، چنانکه باید، می‌توانست از دوره احیای اقتصادی و افول انقلابی برای تقویت مواضع حزب در سازمان‌های توده‌ای، به‌ویژه اتحادیه‌های کارگری استفاده کند، حرکتی کاملاً درست و ضروری انجام داده بود. تحت چنین شرایطی راننده (رهبریت) می‌توانست و می‌بایست در سال ۱۹۳۰ اتومبیل را از دنده دو به سه عوض می‌کرد، یا حداقل برای این تغییر دنده آماده می‌بود. اما در واقعیت کاملاً برعکس اتفاق افتاد. راننده برای احتراز از تصادف ناچار شد از سرعت زودهنگام خود کاسته و با شتاب کم‌تری رانندگی کند، آن‌هم در چه شرایطی؟ شرایطی که رسیدن به استراتژی صحیح سرعت بیش‌تری می‌طلبید.

این تضاد آشکار میان تاکتیک‌های ضروری و چشم‌انداز استراتژیک است، تضادی که به‌طور هم‌زمان اشتباهات رهبری را به تمامی احزاب کمونیست سراسر دنیا گسترش می‌دهد. این تضاد اینک به‌وضوح و در خطرناک‌ترین شکلش در آلمان مشهود است. نتیجه انتخابات گذشته آلمان، توازن قوای بسیار عجیبی را آشکار کرده است، که نه‌تنها نتیجه دو دوره ثبات پس از خاتمه جنگ آلمان بوده، بلکه از سه‌دوره اشتباهات کمینترن نیز ناشی می‌شد.

۲- پیروزی پارلمانی حزب کمونیست در پرتو وظایف انقلابی

در حال حاضر مطبوعات رسمی کمینترن نتیجه انتخابات آلمان را پیروزی بزرگی برای کمونیسم معرفی می‌کنند که شعار «آلمان شوراها» را در دستور کار قرار می‌دهد. خوشبینان بوروکرات نمی‌خواهند معنای "توازن قوا" را که در نتایج انتخابات آشکار شده، درک کنند. آنها افزایش تعداد آرای کمونیست‌ها را کاملاً مستقل از وظایف انقلابی ناشی از وضعیت موجود و موانع منتج از آن بررسی می‌کنند.

حزب کمونیست حدود ۴.۶۰۰.۰۰۰ رای در مقایسه با ۳.۳۰۰.۰۰۰ رای در سال ۱۹۲۸ بدست آورد. افزایش ۱۳۰۰۰۰۰ رای از منظر مکانیسم پارلمانی "معمولی"، حتی اگر افزایش تعداد کل رای‌دهندگان را در نظر داشته باشیم، هنوز افزایش آرای قابل توجهی است. اما افزایش آرای حزب در مقایسه با جهش آرای فاشیسم از ۸۰۰.۰۰۰ رای به ۶.۴۰۰.۰۰۰ کاملاً کم‌رنگ می‌شود. برای ارزیابی دقیق انتخابات، بی‌راه نیست که به این واقعیت توجه شود که سوسیال‌دموکراسی، علی‌رغم زیان‌های قابل توجه، هنوز ساختار اساسی خود را حفظ کرده و هنوز هم تعداد قابل توجهی از آرای کارگران را در مقایسه با حزب کمونیست به خود جلب می‌کند.

در چنین وضعیتی اگر از خود بپرسیم، چه ترکیبی از شرایط بین‌المللی و ملی می‌تواند طبقه کارگر را به بهترین وجه ممکن به سمت کمونیسم سوق دهد، نمی‌توان شرایط مساعدتری از وضعیت کنونی آلمان را برای چنین چرخشی در نظر گرفت: بحران اقتصادی، فروپاشی گروه‌های حاکم، بحران پارلمان‌تاریسم و خودافشایی وحشتناک سوسیال‌دموکراسی حاکم. اما با توجه به همه این شرایط تاریخی مشخص، نفوذ حزب کمونیست علی‌رغم کسب ۱۳۰۰۰۰۰ رای در زندگی روزمره کشور به طور نامتناسبی اندک است.

ضعف جایگاه کمونیسم که بی‌واسطه به سیاست‌ها و رهبریت کمینترن مربوط می‌شود، زمانی چشم‌گیرتر از همیشه ظاهر می‌شود که وزن و جایگاه اجتماعی حزب کمونیست را در قیاس با وظایف ملموس و فوری که شرایط تاریخی کنونی در پیش روی آنان گذاشته، بررسی کنیم.

البته حزب کمونیست نیز انتظار چنین افزایشی را نداشت. اما این اثبات می‌کند که در پیامد همه ضربات اشتباهات و شکست‌ها، رهبری حزب کمونیست بیش از این به داشتن اهداف و

چشم‌اندازهای بزرگ نظر ندوخته است. اگر او دیروز امکانات خود را دست‌کم می‌گرفت، امروز دشواری‌ها را دست‌کم می‌گیرد. به این ترتیب یک خطر موجب بروز خطر دیگری می‌شود. اما مهمترین مهارت یک حزب واقعا انقلابی، توانایی رویارویی و مواجهه با واقعیت است.

۳- نوسانات بورژوازی بزرگ

در هر گره‌گاه مسیر تاریخ، در هر بحران اجتماعی، باید به‌طور مداوم مسئله روابط متقابل سه طبقه موجود در جامعه معاصر را بررسی کرد: بورژوازی بزرگ به‌رهبری سرمایه مالی، خرده‌بورژوازی که بین دو اردوگاه اصلی در نوسان است، و پرولتاریا. بورژوازی بزرگ، که اقلیتی ناچیز از ملت است، هرگز نمی‌تواند بدون حمایت خرده‌بورژوازی شهر و روستا، یعنی بقایای قدیم و جدید توده‌های طبقه متوسط قدرت خود را حفظ کند. در شرایط فعلی، سرمایه‌داری برای حفظ استیلای خود محتاج حمایت دو تشکیلات اساسا از نظر سیاسی مخالف یک‌دیگر، اما از نظر تاریخی مکمل هم، می‌باشد: سوسیال‌دموکراسی و فاشیسم. خرده‌بورژوازی که از سرمایه مالی دنباله‌روی می‌کند در جامعه سوسیال‌دموکرات، رهبریت میلیون‌ها کارگر را یدک می‌کشد.

بورژوازی بزرگ آلمان در حال حاضر دچار تلاشی و تزلزل شده است. عدم اتفاق نظر گرداگرد یک سؤال متمرکز شده: برای حل بحران اجتماعی کنونی باید از کدام روش درمانی استفاده شود. بخشی از بورژوازی بزرگ، درمان سوسیال‌دموکراتیک را به دلیل نامعلوم‌بودن نتایج آن و خطر مخارج بیش‌ازحد (مالیات، قوانین اجتماعی و دست‌مزدها و غیره) رد می‌کند. از دیدگاه بخشی دیگر نیز مداخله جراحانه فاشیست‌ها نامناسب و بسیار خطرناک به‌نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، کلیت بورژوازی مالی در ارزیابی خود از وضعیت موجود در حالت نوسان است و هنوز دلایل کافی برای اعلام تهاجم «دوره سوم» که در آن سوسیال‌دموکراسی به‌طور کامل جایگزین فاشیسم بشود، نمی‌بیند؛ آن‌هم در زمانی که فاشیسم به‌علت عمل‌کرد خود در معرض نابودی عمومی قرار دارد. نوسانات بورژوازی بزرگ بین سوسیال‌دموکراسی و فاشیسم، با تضعیف هم‌زمان مهم‌ترین احزاب، نشانه آشکار وضعیت پیش‌انقلابی‌ست. البته این نوسانات با فرارسیدن یک وضعیت واقعا انقلابی، بلافاصله متوقف می‌شود.

۴- خرده بورژوازی و فاشیسم

برای تبدیل بحران اجتماعی به یک انقلاب پرولتری، ضروری است که جدای از شرایط دیگر، بخش تعیین کننده‌ای از اقلیت خرده بورژوازی در کنار پرولتاریا قرار گیرند. این وضعیت به پرولتاریا آن امکان را می‌دهد که بتواند خود را به‌عنوان رهبر در راس جامعه مستقر کند.

انتخابات دوره گذشته، که نتایج آن درس بسیار بزرگی به همراه دارد، روندی برعکس آن چه که گفتیم نشان می‌دهد؛ خرده بورژوازی در زیر ضربات مداوم بحران، نه تنها به سوی انقلاب پرولتری کشیده نشد، بلکه به دنبال ارتجاع افراطی امپریالیستی افتاد، و به همراه خود بخش‌های قابل توجهی از پرولتاریا را نیز به آن سو کشاند. رشد افسارگسیخته ناسیونال سوسیالیسم بیانگر دو واقعیت است: بحران عمیق اجتماعی که توده‌های خرده بورژوازی را از حالت تعادل خارج می‌کند و فقدان یک حزب انقلابی که در انظار توده مردم به‌عنوان رهبری کننده شناخته شده باشد. اگر حزب کمونیست، حزب امیدهای انقلابی است، فاشیسم به‌عنوان یک جنبش توده‌ای، نماینده ناامیدی و سرخوردگی انقلاب است. هنگامی که امید به انقلاب تمامی توده‌های پرولتاریا را دربرمی‌گیرد، لاجرم لایه‌های قابل توجه و روزافزونی از خرده بورژوازی را در مسیر انقلاب به دنبال خود می‌کشاند. اما نتیجه انتخابات اخیر، تصویری کاملاً متضاد را نشان می‌دهد: استیصال ضد انقلابی با چنان شدت و خشونت توده‌های خرده بورژوازی را دربرگرفت که بخش‌های مهمی از پرولتاریا را نیز با خود همراه کرد.

چگونه می‌توان این مسئله را توضیح داد؟ ما در گذشته شاهد رشد سریع فاشیسم (در ایتالیا و آلمان)، و در نتیجه از دست رفتن و یا استفاده نادرست از یک موقعیت انقلابی بوده‌ایم، موقعیتی که در اوج یک بحران انقلابی، پیش‌تاز پرولتاریا نشان داده که قادر به رهبری جامعه و تغییر سرنوشت طبقات آن، از جمله خرده بورژوازی نیست؛ و این دقیقاً همان علتی بود که به فاشیسم ایتالیا قدرت بخشید. اما در حال حاضر مشکل آلمان نه در پایان یک بحران انقلابی، بلکه فقط در رویکرد آن به وجود می‌آید. و از اینجا، مقامات برجسته حزب کمونیست، خوش بینانه و رسماً، به این نتیجه می‌رسند که فاشیسم، «بسیار دیرآمده»، محکوم به شکست سریع و اجتناب‌ناپذیر است (احتراز از پرچم سرخ). این اشخاص نمی‌خواهند چیزی بیاموزند. فاشیسم در رابطه با بحران‌های انقلابی کهن «بسیار دیر» می‌آید، اما فرارسیدنش در رابطه با بحران انقلابی جدید به اندازه کافی زود - در سپیده دم آن - به نظر می‌رسد. این واقعیت که فاشیسم توانست در آستانه دوران انقلاب

و نه در پایان آن، چنین موضع آغازین قدرت‌مندی بگیرد، نه ضعف فاشیسم، بلکه ضعف کمونیسم را نشان می‌دهد. خرده بورژوازی منتظر نمی‌ماند تا بار دیگر ناتوانی حزب در بهبود شرایط خود را تجربه کند. او از تجربیات گذشته درس می‌گیرد، درس‌های سال ۱۹۲۳، جهش‌های چپ افراطی مازلو و تالمان، ناتوانی‌های فرصت‌طلبانه تالمان، چرندیات "دوره سوم" و غیره. و در نهایت، مهم‌ترین فاکتور، فقدان باور میلیون‌ها کارگر سوسیال‌دموکرات به انقلاب پرولتاریا که از عدم اعتماد آنان به حزب کمونیست سرچشمه می‌گرفت. حتی خرده‌بورژوازی که به‌علت وضعیت موجود از مسیر سنتی و محافظه‌کارانه خود منحرف شده، تنها در صورتی می‌تواند به سمت انقلاب اجتماعی متمایل شود که اکثریت پرولتاریا طرفدار انقلاب اجتماعی باشند. و این دقیقاً مهم‌ترین شرطی است که هنوز در آلمان وجود ندارد، که آن‌هم تصادفی نیست.

برنامه اعلام‌شده قبل از انتخابات حزب کمونیست آلمان کلاً بر روی فاشیسم به‌عنوان دشمن اصلی متمرکز شده بود. اما علی‌رغم آن، فاشیسم از انتخابات پیروز بیرون آمد و نه تنها میلیون‌ها عنصر نیمه‌پرولتری، بلکه صدها هزار کارگر صنعتی را نیز به خود جذب کرد. به همین دلیل است که باوجود پیروزی پارلمانی حزب، در مجموع، انقلاب پرولتری به‌عنوان یک کلیت، متحمل شکستی جدی در این انتخابات شد، البته تنها یک شکست موقت و هشداردهنده، اما نه قطعی. اما این شکست می‌تواند، و به‌ناچار تعیین‌کننده خواهد بود اگر که حزب کمونیست نفهمد چگونه می‌توان پیروزی جزئی و پارلمانی را در ارتباط با شکست "موقت" انقلاب به‌طور کلی، در نظر گرفت و تمامی نتایج لازم را از آن استنتاج نمود.

فاشیسم در آلمان به یک خطر جدی تبدیل شده است. این خطر نمایان‌گر استیصال شدید رژیم بورژوایی، نقش محافظه‌کارانه سوسیال‌دموکراسی در این رژیم، و ضعف مضاعف حزب کمونیست در مبارزه با آن است. هر کس این‌را انکار کند یا کور و یا دروغ‌گوست.

در سال ۱۹۲۳ علی‌رغم هشدارهای ما، برندلر نیروهای فاشیسم را به‌شدت دست بالا گرفت، از درون این ارزیابی نادرست از توازن قوا، یک سیاست انتظار و گریز تدافعی و بزدلانه شکل گرفت، که انقلاب را به‌ویزانی کشاند. چنین رویدادهایی اثر خود را در آگاهی همه طبقات مردم به‌جا می‌گذارد. برآورد بیش‌از حد از فاشیسم توسط رهبری حزب کمونیست یکی از پیش‌شرط‌های اولیه قدرت‌گیری بیش‌تر فاشیسم را ایجاد کرد. خطای مجدد دست کم گرفتن فاشیسم توسط

رهبری کنونی حزب کمونیست، می‌تواند انقلاب را به فاجعه‌ای جدی‌تر که برای سال‌ها غیر قابل ترمیم خواهد بود، سوق دهد.

این خطر به ویژه، در رابطه با مسئله سرعت توسعه، که تنها به‌ما بستگی ندارد، شدیدتر می‌شود. ماهیت مالاریاگونه منحنی سیاسی که توسط انتخابات آشکار شد، گویای این واقعیت است که شدت توسعه بحران کشور می‌تواند با سرعت بسیار اتفاق بیفتد. به عبارت دیگر، وقایع آلمان در آینده نزدیک ممکن است تکرار تراژیک وقایع تاریخی گذشته باشد. داستان قدیمی و غم‌انگیز تضاد بین یک موقعیت انقلابی به بلوغ رسیده، و ضعف و ناتوانی استراتژیک حزب انقلابی در این وضعیت. این مسائل باید به روشن‌ترین شکل ممکن، و مهم‌تر از همه در زمان مناسب خاطر نشان شود.

باید بتوان استراتژی کلی سال‌های قبل و پیامدهای آن که در سال‌های اخیر و در طی انتخابات آشکار شده است، تحلیل کرد. با این حال، اگر بوروکراسی موفق شود که "صدای انتقاد از خود"، را با هلهله‌های پیروزمندانه خفه کند، پرولتاریا ناگزیر به فاجعه‌ای وحشتناک‌تر از فاجعه ۱۹۲۳ سوق داده می‌شود.

۵- حزب کمونیست و طبقه کارگر

این اشتباه وحشتناکی است اگر خود را با ذکر حقایق دلداری دهیم، به‌عنوان مثال، در سال ۱۹۱۷، پس از آمدن لنین، زمانی که حزب بلشویک تازه داشت خود را برای به‌دست گرفتن قدرت آماده می‌کرد، تعداد اعضای آن کم‌تر از ۸۰۰۰۰ نفر بود و یا حتی در پتروگراد تنها یک‌سوم کارگران و بسیار کم‌تر از آنان، سربازان در صفوف حزب بودند. شرایط در روسیه کاملاً متفاوت بود. احزاب انقلابی تنها در ماه مارس، پس از یک وقفه تقریباً سه ساله که در آن حتی حیات سیاسی قبل از جنگ نیز خفه شده بود، از حالت غیرقانونی خارج شدند طبقه کارگر در طول جنگ تقریباً ۴۰ درصد نیروی خود را تجدید کرده بود. اکثریت قریب به اتفاق پرولتاریا بلشویک‌ها را نمی‌شناختند، حتی نامی از آنان نشنیده بودند. ریختن آرا به نفع منشویک‌ها و اس‌آرها در چهارماهه بین مارس و ژوئن، صرفاً بیان اولین گام‌های متزلزل پس از بیداری بود. این آرا هیچ‌گاه نشانه ناامیدی یا بی‌اعتمادی انباشته شده نسبت به بلشویک‌ها قلمداد نشد، چرا که چنین بی‌اعتمادی تنها می‌تواند

نتیجه اشتباهات حزبی باشد که توده‌ها عمل کرد آن را به‌طور مستقیم در جزئیات زندگی تجربه کرده‌اند. درواقع، تجربه انقلابی هرروزه توده‌ها در سال ۱۹۱۷، آنان را از سازشکاران دورتر کرده و به طرف بلشویک‌ها سوق داد. وجود چنین تجربه‌ای به رشد طوفانی و غیرقابل توقف حزب دامن زد و به ویژه بر نفوذ آن افزود.

وضعیت آلمان از این نظر هم، مانند سایر موارد، اساساً متفاوت است. حزب کمونیست آلمان دیروز و یا روز قبل از آن، در صحنه ظاهر نشده است. این حزب در سال ۱۹۲۳ اکثریت طبقه کارگر را چه به‌صورت آشکار و چه نیمه‌آشکار به دنبال خود داشت. حزب در سال ۱۹۲۴، علی‌رغم فروکش کردن موج انقلابی، ۳۶۰۰۰۰۰ رای به دست آورد - درصدی بالاتر از طبقه کارگر در مقایسه با امروز. این بدان معنا نیست که، کارگرانی که در کنار سوسیال دموکراسی ماندند، یا آنانی که این بار به ناسیونال سوسیالیست‌ها رای دادند ناآگاهانه عمل کردند، و نه به این دلیل که آنها همین دیروز از خواب بیدار شده بودند، و یا آن که هنوز فرصتی برای شناخت حزب کمونیست و عمل کردش نداشته‌اند؛ بلکه به دلیل عدم اعتماد به حزبی بود که عمل کردش را طی چندساله اخیر شخصا تجربه کرده بودند.

فراموش نکنیم که در فوریه ۱۹۲۸. در نهمین کنگره کمینترن، سیگنال مبارزه‌ای شدید، بی‌امان و آشتی‌ناپذیر بر علیه "سوسیال فاشیست‌ها" داده شد. سوسیال دموکراسی آلمان از آن تاریخ تا کنون، در اکثر برهه‌ها بر اریکه قدرت بود و در هر مرحله نقش خائنانه و مخرب خود را برای توده‌ها آشکار نمود. همه اینها با یک بحران بزرگ اقتصادی تکمیل شد. دشوار است تصور شرایطی مساعدتر از این برای تضعیف سوسیال دموکراسی در مخیله داشت. اما علی‌رغم همه این‌ها، آنان مواضع ابتدایی خود را حفظ کردند. چگونه می‌توان این واقعیت شگفت‌انگیز را توضیح داد؟ تنها با این واقعیت که رهبری حزب کمونیست در کل سیاست‌های خود به حامی چپ‌گرای سوسیال دموکراسی مبدل شده است.

این واقعیت که پنج تا شش میلیون کارگر زن و مرد به سوسیال دموکراسی رای داده‌اند به معنای آن نیست که اینان اعتماد کامل و نامحدود خود را به این حزب ابراز می‌کنند. نباید این کارگران سوسیال دمکرات را با افراد نابینا اشتباه گرفت. آنها در مورد رهبران خود ساده لوح نیستند، اما در شرایط کنونی راه دیگری در مقابل خود نمی‌بینند. البته ما در مورد اشرافیت کارگری و بوروکراسی صحبت نمی‌کنیم، بلکه در مورد کارگران ساده حرف می‌زنیم. سیاست‌های حزب کمونیست در

آنان ایجاد اعتماد نمی‌کند، نه به این دلیل که حزب کمونیست یک حزب انقلابی نیست، بلکه به این علت که آنها به توانایی حزب در جهت کسب پیروزی انقلابی اعتقادی ندارند و نمی‌خواهند خود را بیهوده به خطر بیندازند. آرای سرسنگینانه چنین کارگرانی به سوسیال‌دموکراسی نه نشانه ابراز اعتماد به این حزب، بلکه بیان‌گر ابراز بی‌اعتمادی آنان به حزب کمونیست است. تفاوت کیهانی مواضع کنونی کمونیست‌های آلمان و موضع بلشویک‌های روسیه در سال ۱۹۱۷ در همین نکته نهفته است.

اما این به تنهایی پاسخ‌گوی مشکلات نیست. در درون خود حزب کمونیست نیز، به ویژه در حلقه هواداران و کارگرانی که به آنها رای می‌دهند، بی‌اعتمادی فراوانی نسبت به رهبری حزب وجود دارد. در این جاست که مفهوم «اختلاف» بین نفوذ عمومی حزب و قدرت عددی آن، به ویژه نقش آن در اتحادیه‌های کارگری خود را بروز می‌دهد - بلاشک چنین اختلافی در آلمان وجود دارد. توضیح رسمی، این "عدم تناسب" آن است که حزب نتوانسته نفوذ خود را در هیئت تشکیلاتی قدرت ببخشد. در اینجا توده‌ها به‌عنوان یک ماده کاملاً منفعل در نظر گرفته می‌شود که ورود یا عدم ورود آنان به حزب، بستگی کامل به این دارد که آیا دبیرکل حزب مورد نظر بتواند یقه تک‌تک کارگران را گرفته و آنان را وارد حزب کند یا خیر. بوروکرات‌ها نمی‌توانند درک کنند که کارگران تفکر خود، تجربه خود، اراده و سیاست فعال یا منفعل خود را نسبت به حزب دارند. کارگران به حزب، به پرچم آن، به انقلاب اکتبر، به انقلاب آینده خودشان رای می‌دهند. اما وقتی از پیوستن به حزب کمونیست یا پیوستن به آن در مبارزات اتحادیه‌ای امتناع می‌کنند، دارند می‌گویند که به سیاست‌های روزمره حزب اعتماد ندارند. بنابراین این «عدم تناسب» در نهایت خود، بیانگر بی‌اعتمادی توده‌ها به رهبری فعلی کمینترن است. این بی‌اعتمادی به وجود آمد و در اثر اشتباهات، شکست‌ها، جعل‌ها و فریب‌های آشکار توده‌ها در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۳۰ تقویت شد. این بی‌اعتمادی یکی از بزرگترین موانع موجود بر سر راه انقلاب پرولتری است.

حزب بدون وجود اعتماد درونی، هرگز قادر نخواهد بود که نقش رهبری طبقه کارگر را برعهده گیرد و بدون رهبری طبقه کارگر امکان آن وجود ندارد که بتوان از رفتن توده‌های خرده‌بورژوا به سمت فاشیسم جلوگیری نمود. این دو در پیوندی ناگسستنی با یک‌دیگر هستند.

۶- بازگشت به دوره دوم یا دوباره به سمت دوره سوم؟

اگر بخواهیم از اصطلاح رسمی مرکزگرایی (Centrism) استفاده کنیم، باید مسئله را بدین گونه بیان کرد: رهبری کمینترن تاکتیک‌های دوره «سوم»، یعنی تاکتیک‌های خیزش بلافاصله انقلابی را بر بخش‌های ملی تحمیل کرد (۱۹۲۸)؛ آن هم در زمانی که به‌ویژه مشخصه‌های دوره «دوم» یعنی تثبیت بورژوازی و فروکش کردن خیزش‌های انقلابی به‌وضوح دیده می‌شد. چرخش بعدی در سال ۱۹۳۰ یعنی کنارگذاشتن تاکتیک‌های دوره «سوم» به‌نفع تاکتیک‌های دوره «دوم» بود. در این میان، این چرخش در زمانی راه خود را به‌درون دستگاه بوروکراتیک حزبی باز کرد که - حداقل در آلمان - مشخصه‌های برجسته‌ای، به وضوح از طلوع واقعی دوره «سوم» خبر می‌داد. آیا همه این نشانه‌ها بدان معناست که یک چرخش تاکتیکی جدید ضروری است - چرخشی به‌نفع تاکتیک‌های دوره «سوم» که به‌تازگی کنار گذاشته شده است؟

ما با استفاده از این اصطلاحات سعی می‌کنیم تا مشکل فهم مطلب را حتی برای آن دسته از محافظی که ذهنیتشان تحت‌تأثیر روش‌شناسی و اصطلاحات بوروکراسی مرکزگراست، روشن‌تر کنیم. قصد ما آن نیست که اصطلاح «دوره» را که ترکیبی از بوروکراسی استالینیستی و متافیزیک بوخارینی است، به‌کار ببریم. ما مفهوم آخرالزمانی «دوره سوم» به عنوان «آخرین دوره» را رد می‌کنیم: پاسخ به این سؤال که تا قبل از پیروزی پرولتاریا باید چند دوره طی شود در ارتباط تنگاتنگ با توازن قوا و تغییر در شرایط عینی قرار دارد و همه اینها فقط در عرصه عمل قابل اثبات است. ما اساساً ماهیت طرح‌واره‌سازی استراتژیک و شماره‌گذاری‌های دوره‌ای آن را رد می‌کنیم، زیرا هیچ تاکتیک انتزاعی و از پیش تعیین‌شده‌ای برای دوره «دوم» و «سوم» وجود ندارد. البته همه قبول داریم که پیروزی و فتح قدرت بدون قیام مسلحانه ممکن نخواهد بود. اما چگونه می‌توان به مرحله نهایی قیام مسلحانه رسید؟ و توده‌ها را باید با چه شتاب و روش‌هایی بسیج کرد؟ این، نه تنها به شرایط عینی و عمومی جامعه بستگی دارد، بلکه بیش از همه، به شرایطی که پرولتاریا در زمان وقوع بحران اجتماعی در آن قرار گرفته، به روابط بین حزب و طبقه، بین پرولتاریا و خرده بورژوازی و غیره در ارتباط است. وضعیت پرولتاریا در آستانه «دوره سوم» نیز به نوبه خود به تاکتیک‌هایی بستگی دارد که حزب در دوره قبل اتخاذ کرده بود.

یک تغییر معمولی و طبیعی در تاکتیک‌ها با در نظر گرفتن تغییرات کنونی شرایط آلمان، باید افزایش شتاب مبارزه و تندوتیز کردن شعارها و روش‌های آن باشد. اما این چرخش تاکتیکی تنها زمانی عادی و طبیعی می‌بود که شتاب سیاسی و شعارهای دیروز با شرایط دوره قبل خود مطابقت داشت. اما این اتفاق نیفتاد! در واقع، تضاد شدید بین سیاست‌های افراطی چپ و وضعیت تثبیت‌شده کنونی، انگیزه چرخش تاکتیکی شده است. نتیجه این چرخش آن بود که شرایط کنونی و تغییرات جدید وضعیت عینی، همراه با بلوک‌بندی‌های نامطلوب و مجدد نیروهای سیاسی، آراء فراوانی برای کمونیسم به ارمغان آورد، اما حزب از نظر استراتژیکی و تاکتیکی بیش از هر زمان دیگری سرگردان، سردرگم و نامشخص است.

برای توضیح تناقضاتی که حزب کمونیست آلمان، مانند اکثر بخش‌های دیگر کمینترن، در آن گرفتار شده، اما در مقیاسی بسیار عمیق‌تر، اجازه دهید مقایسه‌ای بسیار ساده داشته باشیم. برای پرش از روی یک مانع، ابتدا باید دورخیز برداشت و هرچه ارتفاع مانع بلندتر باشد، شروع به موقع دویدن و افزایش متناسب شتاب دو، اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند تا بتوان در هنگام پرش، انرژی لازم برای خیز برداشتن را داشت. حزب کمونیست آلمان از فوریه ۱۹۲۸، و به ویژه از ژوئیه ۱۹۲۹، کاری جز در جازدن در نقطه آغاز انجام نداده است. بنابراین جای تعجب نیست که چرا حزب در حال حاضر به نفس افتاده و به سختی می‌تواند قدم از قدم بردارد؟ در نهایت کمینترن دستور «کاهش سرعت» داده است. اما به محض اینکه حزب از نفس افتاده گام‌هایش را کندتر می‌کند، مانعی، نه خیالی، بلکه واقعی، که ممکن است یک جهش انقلابی را ایجاب کند، جلوی آن ظاهر می‌شود. آیا فاصله کافی برای دورخیز برداشتن وجود دارد؟ آیا باید از چرخش صرف نظر کرد و برخلاف جهت چرخید؟ اینها آن سوالات تاکتیکی و راهبردی‌ست که اکنون حزب آلمان با شدت تمام درگیر آن شده است.

کادرهای پیشرو حزب برای اینکه بتوانند پاسخ درستی برای این سوال پیدا کنند، در ابتدا باید فرصت آنرا داشته باشند تا مراحل بعدی حرکت را در چهارچوب استراتژیک سال‌های گذشته بررسی کرده و پیامدهای آنرا که در انتخابات آشکار شده، تحلیل کنند. اما اگر بوروکراسی موفق شود صدای "انتقاد از خود" را با بوق و کرنای پیروزی انتخاباتی خفه کند، به ناگزیر پرولتاریا به فاجعه‌ای وحشتناک‌تر از فاجعه ۱۹۲۳ سوق داده خواهد شد.

۷- انواع احتمالی توسعه بیشتر

وضعیت انقلابی، که در آن تسخیر قدرت به عنوان مسئله فوری پرولتاریا مطرح می‌شود، متشکل از عناصر عینی و ذهنی مختلفی است که به یکدیگر وابسته بوده و تا درجه قابل توجهی مشروط به یکدیگر هستند. اما این وابستگی متقابل نسبی است. قانون توسعه ناموزون به عوامل وضعیت انقلابی نیز تسری می‌یابد. توسعه ناکافی یکی از این عوامل می‌تواند یا منجر به آن شود که این وضعیت انقلابی قبل از رسیدن به مرحله انفجار در خود نابود شود، و یا پس از رسیدن به این مرحله با شکست طبقه کارگر انقلابی به پایان برسد. وضعیت فعلی آلمان در این زمینه چگونه به نظر می‌رسد؟

۱- شکی نیست که بحرانی عمیق در سطح ملی (در وضعیت اقتصادی، و موقعیت بین‌المللی) وجود دارد که به نظر نمی‌رسد راه‌کردهای معمولی رژیم بورژوازی- پارلمانی بتواند آن را از این بحران خارج کند.

۲- شکی نیست که بحران سیاسی طبقه حاکم و نظام حکومتی نیز غیر قابل انکار است. این بحران، بحران پارلمانتاریسم نیست، بلکه بحران طبقه حاکم است.

۳- طبقه انقلابی نیز در اثر تضادهای عمیق درونی از هم گسیخته شده است. قدرت‌گیری حزب انقلابی به هزینه حزب اصلاح‌طلب نیز هنوز در مراحل ابتدایی خود است و با سرعتی بسیار کم‌تر از عمق کنونی بحران پیش می‌رود.

۴- خرده بورژوازی، از همان ابتدای بحران، نگرشی تهدیدکننده نسبت به سلطه نظام سرمایه‌داری فعلی اتخاذ کرده، اما در عین حال خصومت مرگباری با انقلاب پرولتری دارد.

به عبارت دیگر: مهم‌ترین پیش‌شرط‌های عینی یک انقلاب پرولتری آماده است. یکی از آن پیش‌شرط‌های سیاسی (وضعیت طبقه حاکم) است، و دیگری تغییر (شرایط پرولتاریا) که به‌تازگی در جهت گردش به سمت انقلاب است، اما با توجه به پیشینه حرکت‌های گذشته و آنچه که به ارث برده، نمی‌تواند این تغییر را با سرعت کافی انجام دهد. سرانجام، سومین پیش‌شرط سیاسی (شرایط خرده‌بورژوازی) است که نه به نفع انقلاب پرولتری، بلکه در جهت ضد انقلاب بورژوایی

توسعه می‌یابد. تغییر مطلوب در این آخرین پیش‌شرط، تنها از طریق تغییرات ریشه‌ای در خود پرولتاریا، یعنی از طریق انحلال سیاسی سوسیال‌دموکراسی، حاصل می‌شود.

بنابراین ما در وضعیت بسیار متناقضی به سر می‌بریم. برخی از عوامل انقلاب پرولتاریایی را در دستور کار قرار می‌دهند، در حالی که برخی دیگر امکان پیروزی انقلاب پرولتاریا را در دوره بعدی، بدون تغییر عمیق در توازن نیروهای سیاسی، منتفی می‌دانند.

از نظر تئوریک، تغییرات مختلفی در جهت گسترش بیش‌تر وضعیت فعلی آلمان قابل تصور است که هم به دلایل عینی، از جمله سیاست‌های دشمنان طبقاتی و هم به نگرش خود حزب کمونیست بستگی دارد. اجازه دهید که ما در اینجا طرح چهار نوع توسعه ممکن را ترسیم کنیم

۱. حزب کمونیست که از استراتژی «دوره سوم» خود هراسان است، با احتیاط شدید و با اجتناب از برداشتن گام‌های مخاطره‌آمیز به جلو حرکت می‌کند و - بدون جنگیدن - موقعیت انقلابی را از دست می‌دهد. این به معنای تکرار مجدد سیاست برندلر در ۱۹۲۱-۱۹۲۳ با تغییری در صورت ظاهر است که نشان‌گر فشار از سوی سوسیال‌دموکراسی‌ست طرفداران آشکار و پنهان برندلر، چه در درون و چه بیرون حزب، این سیاست را به پیش خواهند برد.

۲. حزب تحت تأثیر موفقیت انتخاباتی دست به یک چرخش ناگهانی جدید و شدیداً چپ خواهد زد و به مبارزه مستقیم برای کسب قدرت روی خواهد آورد و به عنوان حزب اقلیتی فعال متحمل شکستی فاجعه‌آمیز خواهد شد. آنها در این مسیر با فاشیسم روبرو می‌شوند، تشکیلاتی پرسروصدا، آشفته و بی‌معنا که وقعی برای چیزی نمی‌گذارد و به‌عوض روشنگری، بخش‌های ناامید و کم‌تحمل طبقه کارگر، به‌ویژه بیکاران را، مورد تحمیق قرار می‌دهد.

۳. همچنین ممکن است رهبری، بدون نفی هیچ‌یک از این دو احتمال، تلاش کند که در تجربه، نقطه تلاقی بین خطرات دو احتمال را یافته و در خط میانه حرکت کند و در این ارتباط، مجدداً مرتکب یک سری اشتباهات جدید شده، و در کل، اندک‌اندک بر بی‌اعتمادی توده‌های پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا غلبه نماید، که اگر در موقعیتی شرایط عینی به گونه‌ای نامطلوب درخلاف انقلاب حرکت کرد، و در صورت تثبیت رژیم گذشته بتواند به حیات خود ادامه دهد. دقیقاً در چنین دورانی‌ست که مسکو به رهبری استالین

سیاست‌های التقاطی دنباله‌روی از رویدادها و ماجراجویی را با هم ترکیب کرده به حزب آلمان تزریق می‌کند، چرا که می‌ترسد موضع روشنی اعلام کند و و از همان ابتدا عذر گناه می‌تراشد، و احتمالاً می‌خواهد گناه را به‌گردن "بازیگران صحنه" - بسته به این‌که نتایج به سمت راست یا چپ متمایل شود، بیاندازد. این سیاستی است که ما به‌اندازه کافی با آن آشنا هستیم. سیاست قربانی‌کردن منافع تاریخی - پرولتاریا در محراب «حیثیت بالاترین مقامات بوروکراسی فرمایشی». پیش‌زمینه‌های نظری چنین تفکری را می‌توان در پراودا ۱۶ سپتامبر یافت.

۴. سرانجام مساعدترین یا بهتر بگوییم، تنها امکان مساعد: حزب آلمان به کمک بهترین و آگاه‌ترین عناصر خود نگاه دقیق و روشنی به وضعیت متناقض کنونی انداخته و آن‌را بررسی نماید. در آن‌صورت حزب موفق خواهد شد که با اتخاذ سیاست‌هایی درست، جسورانه و انعطاف‌پذیر در شرایط کنونی، اکثریت پرولتاریا را متحد کرده و توده‌های نیمه‌پرولتاریا و ستم‌دیده‌ترین اقشار خرده‌بورژوا را به تغییر جبهه ترغیب نماید. پیش‌تازان پرولتری با کمک این سیاست رهبری توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده را برعهده گرفته و به پیروزی می‌رسند. این برعهده بلشویک-لنینیست‌ها (اپوزیسیون چپ) حزب است که مقدمات این تغییر را فراهم آورند.

تلاش برای گمانه‌زنی که کدام یک از این احتمالات بیش‌ترین شانس تحقق در دوره بعدی را دارد، بی‌نتیجه خواهد بود. چنین سوالاتی نه با حدس و گمان، بلکه در جریان مبارزه حل می‌شوند. یکی از مهم‌ترین عناصر این مبارزه، مبارزه‌ای ایدئولوژیک و تسلیم‌ناپذیر علیه رهبری مرکز‌گرای کمینترن است. مسکو پیشاپیش سیگنال‌های یک سیاست بوروکراتیک را داده است که با دروغ‌پردازی درباره پیروزی خط جدید حزب، اشتباهات دیروز را پوشانده و حزب را برای اشتباهات فردا آماده می‌کند. پراودا با اغراقی غیرقابل باور از پیروزی حزب و بی‌نهایت کوچک جلوه‌دادن مشکلات، حتی موفقیت‌های فاشیست‌ها را به عنوان عاملی مثبت در انقلاب پرولتری تفسیر کرده، و تنها به یک هشدار کوچک بسنده می‌کند: «موفقیت‌های حزب نباید باعث غرورش شود». سیاست خائنانه رهبری استالین اینجا هم به اصول خود وفادار مانده. تحلیل وضعیت با نگرشی اولترا چپ و غیرنقدانه ارائه شده است. بدین ترتیب حزب عامدانه به مسیر ماجراجویی سوق داده شده است. استالین از همان ابتدا با کمک عبارت آئینی «نباید باعث غرور حزب شود»

عذرگناه خود را خلق کرده است. دقیقاً همین سیاست کوتاه‌نظرانه و ناصادقانه است که می‌تواند باعث نابودی انقلاب آلمان شود.

۸- راه خروج کجاست؟

ما در بالا، بدون هیچ محدودیت یا ماله‌کشی، تحلیلی از مشکلات و خطرات در عرصه سیاسی و نظری ارائه کردیم که در درجه اول ناشی از اشتباهات و جنایات رهبری فرمایشی و نمایشی‌ست. رهبری که می‌رود شکست دیگری به وضعیت انقلابی کنونی که در مقابل چشمان ما شکل می‌گیرد، وارد کند. مسئولین یا چشم در مقابل این تحلیل‌ها خواهند بست و یا انبان تهمت‌ها و ناسزاهای خود را خواهند گشود. اما در این‌جا بحث بر سر بوروکرات‌های واخورده و ناامید نیست، بلکه مسئله سرنوشت پرولتاریای آلمان در چهارچوب حزب است، و همین‌طور آنانی که امروز در تشکیلات، کمتر نظاره‌گر و متفکر هستند و فردا در شرایط بحرانی مجبور می‌شوند که با تمرکز دوچندان به شرایط بیاندیشند، که تعداد آنان چندان هم کم نیست. ما تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های خود را متوجه آنان می‌کنیم.

هر موقعیت بحرانی حاوی موارد غیر قابل پیش‌بینی زیادی‌ست. حالات، دیدگاه‌ها و نیروهای متخاصم و خودی، تنها در جریان پیش‌رفت بحران پدیدار می‌شوند. نمی‌توان آن‌ها را از قبل به‌صورت معادلات ریاضی محاسبه کرد. باید آن‌ها را در روند مبارزه و از طریق مبارزه شناسایی کرد. و بر اساس این تجربیات زنده، اصلاحات لازم در خط مشی را انجام داد.

آیا می‌توان میزان مقاومت محافظه‌کارانه کارگران سوسیال‌دمکرات را از قبل محاسبه کرد؟ نه! در پرتو حوادث چندساله اخیر، این نیرو غول‌پیکر به‌نظر می‌آید. اما حقیقت موضوع دقیقاً در این واقعیت نهفته که انسجام سوسیال‌دموکراسی بیش از همه، در نتیجه سیاست‌های اشتباه حزب کمونیست بود، که عالی‌ترین تجلی خود را در نظریه پرت سوسیال‌فاشیسم پیدا کرد. برای محاسبه مقاومت واقعی صفوف سوسیال‌دموکراسی به ابزار اندازه‌گیری متفاوتی نیاز است، تاکتیک‌های درست کمونیستی. تنها بدین شرط - که شرط کمی هم نیست - می‌توان در برهه زمانی نسبتاً کوتاهی عمق تلاشی درونی سوسیال‌دموکراسی را آشکار کرد.

به عبارت دیگر، آنچه در بالا گفته شد در مورد فاشیسم نیز صدق می‌کند، که در کنار همه دیگر شرایط سیاست‌های متزلزلانه استراتژیک زینوویف-استالین در سربرآوردن آن موثر بوده است. قدرت تهاجمی آن تا چه اندازه است؟ چقدر مستحکم است؟ آیا همان‌گونه که خوش‌بینان به‌طور رسمی به ما اطمینان می‌دهند، به نقطه اوج خود رسیده یا این‌که تنها در اولین پله نردبان است؟ این‌را نمی‌توان به‌صورت مکانیکی پیش‌بینی کرد؛ تنها در خلال عمل می‌توان آن‌را سنجید. این فقط به صورت عملی قابل اجراست. هرگونه سیاست نادرست حزب کمونیست، به‌ویژه در مورد فاشیسم، این سلاح برنده دشمن طبقاتی، می‌تواند در کوتاه‌ترین زمان ممکن منجر به نتایج مهلکی شود. از سوی دیگر، اتخاذ یک سیاست صحیح، هرچند نه در کوتاه مدت، می‌تواند مواضع فاشیسم را تضعیف کند.

یک حزب انقلابی همیشه در دوران بحران‌های رژیم، درون مبارزات توده‌ای خارج از پارلمان بسیار قدرتمندتر از چهارچوب پارلمانی عمل می‌کند. اما باز تنها به شرط آن‌که حزب ارزیابی درستی از وضعیت داشته و بداند که چگونه عملاً نیازهای حیاتی توده‌ها را با وظیفه تسخیر قدرت ترکیب کند. در شرایط فعلی این تنها پاسخ ممکن به‌شمار می‌آید. بنابراین اشتباه بزرگی است که تنها مشکلات و خطرات کنونی را ببینیم. این وضعیت همچنین فرصت‌های فوق‌العاده‌ای را به وجود می‌آورد، مشروط بر این‌که به‌درستی درک شده و مورد استفاده قرار گیرد.

اکنون برای این درک این مطلب به چه چیزی نیاز داریم؟

۱- یک چرخش اجباری به راست، در هنگامی که شرایط عینی به سمت چپ می‌چرخد، مستلزم مشاهده دقیق، صادقانه و ماهرانه دیگر تغییرات در همه عوامل تشکیل‌دهنده وضعیت است. باید مقایسه انتزاعی بین روش‌های دوره دوم و سوم را بلافاصله کنار گذاشت. باید شرایط را آن‌گونه که هست، با تمام تناقضات و پویای‌های زنده و در حال توسعه‌اش در نظر گرفت. ما باید با دقت تغییرات عینی در شرایط را ببینیم و تاثیرات خود را در جهت توسعه واقعی آن‌ها اعمال کنیم، نه بر اساس طرح‌های مولوتوف و کووسینن. آگاهی به شرایط واقعی و عینی مهم‌ترین و دشوارترین بخش کار است. این مهم با روش‌های بوروکراتیک حاصل نمی‌شود. اگرچه آمارها به‌خودی‌خود مهم هستند، اما برای این منظور کافی نیستند. باید با عمیق‌ترین لایه‌های پرولتاریا و به‌طور کلیزحمت‌کشان، ارتباط برقرار کرد. ما نه‌تنها باید شعارهای حیاتی و همه‌گیر را مطرح کنیم، بلکه باید تاثیرات و طنین آن‌را در میان توده‌ها نیز ارزیابی نمائیم. چنین امری تنها از طریق

حزبی فعال که ده‌ها هزار شاخکِ حسی را در جامعه گماشته تا نظرات مردم را بشنوند، سئوالات آنان را در نظر بگیرند و مداوماً نظرگاه‌های مجموعه خود را مورد نقد و بررسی قرار دهند، قابل حصول خواهد بود.

۲- مسئله ساختار حزبی به طور جدایی‌ناپذیری با این مطلب گره خورده است. افرادی که بدون توجه به اعتماد یا بی‌اعتمادی حزب از سوی مسکو منصوب می‌شوند، نمی‌توانند توده‌ها را برای تهاجم به جامعه سرمایه‌داری رهبری کنند. هر چه این ساختار تصنعی‌تر باشند، بحران آن در روزها و ساعات تصمیم‌گیری عمیق‌تر خواهد بود. در میان تمامی این کش‌وقوس‌ها مهم‌ترین و فوری‌ترین آن مربوط به ساختار حزب است. این به‌مفهوم مسئله مرگ و زندگی است.

۳- تغییر در ساختار، در عین حال، پیش شرط تغییر در مسیر و پیامدهای آن است. تصور یکی بدون دیگری غیر قابل امکان است. حزب باید خود را از فضای دروغ‌های مرسوم، کتمان معضلات عینی و تجلیل از ارزش‌های کاذب، در یک کلام، از فضای مخرب استالینیسیم خلاص کند که نه بر اساس نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی، بلکه بر پایه وابستگی واقعی و مادی تشکیلات و شیوه‌های فرماندهی موجود در آن ایجاد می‌شود.

یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های رهایی حزب از این قفس بوروکراتیک، بازنگری همه‌جانبه «خط عمومی» رهبری حزب در آلمان از سال ۱۹۲۳، حتی از روزهای مارس ۱۹۲۱ است. اپوزیسیون چپ در تعدادی از اسناد و آثار نظری، ارزیابی خود را از تمامی مراحل سیاست‌های رسمی و تاسف‌بار کمینترن ارائه داده است. این انتقادات باید به گنجینه حزبی افزوده شود. اجتناب از آن یا پنهان کردن آن ممکن نخواهد بود. حزب اگر آشکارا حال خود را در پرتو گذشته مورد تحلیل قرار ندهد، هرگز قادر به ایفای نقش خود در ابعاد وظایف بزرگ نخواهد بود.

۴- اگر حزب کمونیست، علی‌رغم شرایط استثنای مساعد، نشان داده که آن قدر ضعیف است که نمی‌تواند بنای سوسیال‌دموکراسی را با کمک فرمول «سوسیال‌فاشیسم» متزلزل کند، اکنون فاشیسم واقعی نه با فرمول‌های دهان‌پرکن به اصطلاح رادیکالیسم، بلکه با فرمول‌های شیمیایی مواد منفجره این ساختار را مورد تهدید قرار داده. مهم نیست گفتن این حرف چقدر درست باشد که سوسیال‌دموکراسی با کل سیاست خود شکوفایی فاشیسم را آماده کرد، اصل مطلب در آن است که فاشیسم در درجه اول به عنوان یک تهدید مرگبار برای همان سوسیال‌دموکراسی مطرح

می‌شود؛ همان سوسیال‌دموکراسی که همه شکوه و عظمت آن در اشکال و روش‌های حکومت دموکراتیک صلح‌طلبانه به‌طور جدایی‌ناپذیری با پارلمان گره خورده است.

تردیدی نیست که رهبران سوسیال‌دموکراسی در لحظه حساس، پیروزی فاشیسم را بر دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ترجیح خواهند داد. اما چنین رویکردی دقیقاً به‌معنای ایجاد مشکلات فوق‌العاده برای رهبری سوسیال‌دموکراسی در صفوف کارگران خود حزب است. سیاست جبهه متحد کارگران علیه فاشیسم از کلیت این شرایط سرچشمه می‌گیرد و افق‌های فراوانی در مقابل حزب کمونیست می‌گشاید. به‌هرحال، شرط موفقیت کنونی، نفی کامل نظریه و عمل «سوسیال‌فاشیسم» است که مضرات آن شکل فاجعه‌باری به‌خود می‌گیرد.

بحران اجتماعی به‌ناگزیر شکاف‌های عمیقی در سوسیال‌دموکراسی ایجاد خواهد کرد. رادیکالیزه شدن توده‌ها بر کارگران سوسیال‌دموکرات بسیار پیش‌تر از آن‌که دیگر سوسیال‌دموکرات نباشند، تأثیر خواهد گذاشت. ما ناگزیر باید با سازمان‌ها و جناح‌های مختلف سوسیال‌دموکرات به توافقات مشترکی علیه فاشیسم برسیم و در شرایط مشخص رهبران را در معرض دید توده‌ها قرار دهیم. تنها فرصت‌طلبان وحشت‌زده، متحدان دیروز پرسل و کوک، چیانگ‌کای‌چک و وانگ‌چینگ‌وی، می‌توانند خود را با تعهدات رسمی از پیش، متعهد به‌چنین عملی کنند. باید از عبارت توخالی و بوروکراتیک "جبهه متحد" به سیاست "جبهه متحد" که توسط لنین فرموله شد و توسط بلشویک‌ها به‌طور مداوم، و به‌ویژه در سال ۱۹۱۷ اعمال گردید، بازگشت

۵- معضل بی‌کاری یکی از مهم‌ترین مولفه‌های بحران سیاسی است. مبارزه علیه عقلانی‌سازی سرمایه‌داری و برای ۷ ساعت کار در روز صددرصد در دستور روز قرار دارد. اما تنها شعار همکاری همه‌جانبه و برنامه‌ریزی‌شده با اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند این مبارزه را به سطح وظایف انقلابی برساند. کمیته مرکزی حزب آلمان در بیانیه اخیر برنامه انتخاباتی خود اعلام کرده که کمونیست‌ها پس از به‌دست گرفتن قدرت، با اتحاد جماهیر شوروی همکاری اقتصادی برقرار خواهند کرد، که شکی در آن نیست. اما نمی‌توان مشکلات سیاسی امروز را با یک نگاه تاریخی حل کرد. کارگران و قبل از هرچیز بی‌کاران باید همین امروز تحت شعار همکاری اقتصادی گسترده با جمهوری شوروی بسیج شوند. کمیته برنامه‌ریزی دولتی اتحاد جماهیر شوروی باید با مشارکت کمونیست‌ها و اتحادیه‌های کارگری آلمان برنامه‌هایی در جهت همکاری اقتصادی تدوین کند که از نرخ فعلی بیکاری آغاز کرده و به همکاری همه‌جانبه در کلیه شاخه‌های اساسی اقتصاد گسترش

یابد. مشکل در وعده به بازسازی اقتصاد پس از تصرف قدرت نیست، بلکه در خود تصرف قدرت نهفته است. مسئله این نیست که امروز وعده همکاری آلمان شوراهای و اتحاد جماهیر شوروی بدهیم، بلکه جلب حمایت توده‌های کارگری از این همکاری است، مسئله پیوند تنگاتنگ این ایده با مشکل بحران و بیکاری است و ادامه آن به طرحی غول‌آسا. برای بازسازی سوسیالیستی هر دو کشور.

۶- بحران سیاسی در آلمان رژیم ورسای را در اروپا زیر سوال می‌برد. کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان اعلام می‌کند که پرولتاریای آلمان پس از به دست‌گیری قدرت، معاهده ورسای را پاره خواهد کرد. فقط همین؟ لغو معاهده ورسای به عنوان عالی‌ترین دستاورد انقلاب پرولتری؟! اما چه چیزی جانشین آن خواهد شد؟ کلمه‌ای در مورد آن گفته نمی‌شود. طرح مسئله از چنین دیدگاه نفی‌گرایانه‌ای تنها حزب را به ناسیونال‌سوسیالیست‌ها نزدیک می‌کند. اتحاد جماهیر شوراهای اروپا تنها شعار درستی است که راه برون‌رفت از تجزیه اروپا را نشان می‌دهد؛ تجزیه‌ای که نه تنها آلمان، بلکه زوال کامل اقتصادی و فرهنگی کل اروپا را تهدید می‌کند.

در عین حال، شعار اتحاد پرولتری اروپا سلاح بسیار مهمی در مبارزه علیه شوونیسم فاشیستی، تحریکات فرانسه و غیره به‌شمار می‌آید. خطرناک‌ترین و نادرست‌ترین سیاست، سیاست‌های خود را به لباس دشمن درآوردن و سازش‌کاری منفعلانه در مقابل آن است. شعارهای نومیدانه و جنون‌آمیز باید با شعارهای رهایی بین‌المللی به‌مبارزه فراخوانده شود. این مهم، مستلزم پاک‌سازی خود حزب از سموم ناسیونال‌سوسیالیسم است که مهم‌ترین عنصر آن تئوری سوسیالیسم در یک کشور می‌باشد.

برای جمع‌بندی همه موارد فوق در یک فرمول ساده، مسئله را به صورت زیر مطرح می‌کنیم: آیا حزب کمونیست در دوره بعدی باید تاکتیک‌های دفاعی اتخاذ کند یا تاکتیک‌های تهاجمی؟ ما پاسخ می‌دهیم: تاکتیک‌های دفاعی.

اگر امروز، در شرایطی که اکثریت طبقه کارگر بزدلانه و مبهوت، بی‌طرفانه ایستاده است، و اکثریت خرده‌بورژوازی مستقیماً به حمایت از فاشیسم برخاسته، اگر حزب کمونیست سیاستی تهاجمی در پیش گیرد که منجر به برخوردی گردد، در واقع، سر‌پیش‌تازان پرولتاریا را در منگنه بین دولت و فاشیست‌ها درهم خواهد شکست.

اتخاذ یک موضع دفاعی به معنای نزدیکی به اکثریت طبقه کارگر آلمان و تشکیل یک جبهه متحد با کارگران سوسیال دمکرات و کارگران غیرحزبی در برابر تهدید فاشیسم است.

انکار این خطر، به حداقل رساندن آن، یا بی توجهی به آن، بزرگترین جنایتی است که اکنون می توان علیه انقلاب پرولتری در آلمان مرتکب شد.

حزب کمونیست از چه چیزی "دفاع" خواهد کرد؟ قانون اساسی وایمار؟ نه، ما این کار را به برنذر واگذار می کنیم. حزب کمونیست باید خواهان دفاع از مواضع مادی و معنوی باشد که پرولتاریا در آلمان به چنگ آورده است. سرنوشت سازمان های سیاسی، اتحادیه های کارگری، روزنامه ها و چاپخانه ها، کلپ ها و کتابخانه ها و ... که در خطر مستقیم قرار گرفته اند. کارگران کمونیست باید در کنار هم تان سوسیال دموکرات خود باشند. «سیاست های احزاب ما به شکل آشتی ناپذیری در مقابل هم قرار دارند، اما اگر امشب فاشیست ها برای ویران کردن ساختمان حزب شما بیایند، من دوان دوان و سلاح به دست به کمکتان خواهم آمد. آیا قول می دهید که اگر خطری تشکیلات مرا تهدید کند، به کمکم بیایید؟» این جوهره سیاست کنونی ماست. همه تبلیغات باید حول این محور متمرکز شود.

هر چه مصمم تر، جدی تر و آگاهانه تر - بدون غرزدن و یا لافزدن که کارگران به سرعت از آن خسته می شوند - به این تبلیغات ادامه دهیم، هرچه اقدامات دفاعی گسترده تری در کارخانجات، محلات و مراکز کارگری پیشنهاد کنیم، خطر غافلگیر شدن توسط حمله ناگهانی فاشیست ها کمتر می شود و اطمینان بیش تری حاصل می گردد که این حملات نه تنها صفوف کارگران را درهم نخواهد شکست، بلکه آنان را بیش تر به یکدیگر پیوند می دهد.

در واقع، فاشیست ها، به لطف موفقیت های سرگیجه آور و به لطف آرایش خرده بورژوازی عجولانه و بی انضباط ارتش خود، در دوره ی آتی متمایل به آن هستند که سراسیمه به سوی تهاجمی بی مهابا بشتابند. رقابت با آنها در چنین شرایطی نه تنها ناامید کننده، بلکه به معنای خطری مرگبار است. برعکس، هر چه فاشیست ها بیش تر در نظر کارگران سوسیال دمکرات و توده های زحمت کش به عنوان متجاوز، و ما به عنوان مدافع جلوه کنیم، شانس به عقب راندن حمله فاشیست ها، بیش تر خواهد بود و ما امکان بهتری در آغاز یک تهاجم موفقیت آمیز خواهیم داشت. دفاع باید هوشیارانه، فعال و جسورانه باشد. فعالان حزبی باید کل عرصه نبرد را بررسی کرده و همه تغییرات را تحت نظر داشته باشند، تا آن لحظه مناسب که سیگنال ضد حمله داده می شود، از دست نرود.

استراتژیست‌هایی هستند که همیشه و تحت هرشرایطی استراتژی دفاع را انتخاب می‌کنند، به‌عنوان مثال، طرفداران برندلر. کودکانه است که امروز از این واقعیت متحیر شویم که آنها امروز نیز از استراتژی‌های دفاعی صحبت می‌کنند: آنها همیشه این کار را می‌کنند. برندلری‌ها یکی از بلندگوهای سوسیال‌دموکراسی هستند. وظیفه ما این است که با بیان استراتژی دفاعی به کارگران سوسیال‌دموکرات نزدیک شویم و سپس آنان را به مرحله حمله نهایی هدایت کنیم. برندلری‌ها مطلقاً در این کار ناتوان هستند. آنان در لحظه‌ای که موازنه قوا به شکلی رادیکال به نفع انقلاب پرولتاریا تغییر کند، بار دیگر نقش ترمز انقلاب را بازی خواهند کرد. اتخاذ سیاست دفاعی که هدف آن نزدیک‌شدن به کارگران سوسیال‌دموکرات است، به هیچ‌وجه به معنای کاهش اختلافات ما با طرفداران برندلر نیست، که هرگز حمایت یک جنبش توده‌ای را به‌دنبال نخواهند داشت.

در ارتباط با هم‌سویی نیروها و وظایف پیشاهنگ پرولتاری که در بالا مشخص شد، روش‌های خشن فیزیکی که بوروکرات‌های استالینیستی در آلمان و سایر کشورها نسبت به بلشویک-لنینیست‌ها درپیش گرفته‌اند، معنای بسیار خاصی پیدا می‌کند. این روش‌ها مستقیماً در خدمت پلیس سوسیال‌دموکرات و نیروهای ضربتی فاشیسم است. این روش‌ها، که اساساً با سنت‌های جنبش پرولتاریایی در تضاد است، بیش‌ازپیش با روحیه کارگزاران خرده بورژوازی مطابقت دارد که به صندلی‌های خود چسبیده‌اند و از بالا حقوق مطمئنی دریافت می‌کنند. آنان می‌ترسند که با استقرار دموکراسی درون‌حزبی این امتیازات را از دست بدهند. مقابله با سیاست‌های بی‌شرمانه استالینیست‌ها و افشای تا حد ممکن و ملموس‌ترین بوروکرات‌ها در دستگاه حزبی از طریق کار توضیحی گسترده، یک ضرورت است. تجارب اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورها نشان می‌دهد: دقیقاً آن آقایانی که بی‌امان با جناح مخالف چپ می‌جنگند همانانی هستند که ناچارند بیش از همه گناهان و جنایات خود را در هدر دادن وجوه عمومی، سوء استفاده از موقعیت شخصی، به یک کلام، بی‌کفایتی کامل خود را از مقامات مافوق خود پنهان‌کنند. کاملاً روشن است که هرچه ما تبلیغات عمومی خود را بر اساس وظایف ذکر شده بالا گسترده‌تر نماییم، افشای اعمال خشونت‌آمیز دستگاه استالینیستی علیه بلشویک-لنینیست‌ها موفق‌تر خواهد بود.

ما در کمینترن به مسئله چرخش تاکتیکی، به‌ویژه با توجه به موقعیت آلمان نگاه کرده‌ایم، زیرا در وهله اول، بحران کنونی آلمان، حزب کمونیست این کشور را دوباره به مرکز توجه پیشاهنگان بین‌المللی پرولتاریا مبدل کرده است. و سپس این‌که در پرتو این بحران، همه مشکلات به وضوح

آشکار شده است. نشان دادن این که تمامی تحلیل‌های بالا، به‌شکلی کم یا زیاد، در مورد سایر کشورها نیز صادق است کار چندان دشواری نخواهد بود.

همه اشکال مبارزه طبقاتی در فرانسه پس از جنگ، به‌شکل غیرقابل قیاسی کندتر و مرددانه‌تر از امثال خود در آلمان بود. با این حال، روند توسعه به‌طور کلی، یکسان است، در این جا سخنی از ارتباط مستقیم سرنوشت فرانسه به سرنوشت آلمان به‌میان نمی‌آوریم. به‌هرحال، چرخش‌های سیاسی کمینترن خصلتی جهانی دارد. حزب کمونیست فرانسه که در سال ۱۹۲۸ مولوتوف را به عنوان اولین نامزد کسب قدرت معرفی کرده بود، در دو سال گذشته سیاستی کاملاً انتحاری را دنبال کرده است. آنان به‌ویژه، دوره رونق اقتصادی را از دست دادند. چرخش‌های تاکتیکی فرانسه درست در لحظه‌ای اعلام شد که ظاهراً احیای اقتصادی داشت جای خود را به یک بحران اقتصادی می‌داد. بدین ترتیب، تمامی تناقضات، دشواری‌ها و وظایفی که در مورد آلمان صحبت کردیم، در فرانسه نیز در دستور کار قرار دارد.

چرخش کمینترن، همزمان با تغییر وضعیت عینی، اپوزیسیون چپ کمونیستی را با وظایف جدید و بسیار مهمی روبرو می‌کند. قدرت آنان چندان نیست. اما افزایش وظایف باعث رشد جریان می‌شود. درک روشن این مطلب یکی از حیاتی‌ترین پیش‌نیازهای تضمین پیروزی انقلاب است.